

این آیه : « و آثر الحیوة الدنیا » از لوازم و نتایج آیه قبل : « فاما من طفی » می باشد، چون طغیان موجب تیرگی و انحراف عقل و نفسیات است و اینگونه عقلمها و نفوس منحرف جز به حیات دنیا توجه ندارند. همیشه آنها را میگزینند .

فان الجحیم هی الماوی : ماوی، منزلگاه نهائی و جائیست که حیوان یا انسان بطبیعت و خوی خود بآن روی می آورد و جای میگزیند . الف و لام «الجحیم» اشاره به جنمی است که ذهنها بآن متوجه است یا آیه «و برزت الجحیم» از آن خبر داده، تأکید آن و تکرار جحیم با اشاره واسم و ضمیر، و تقدم آن، و اطلاق «الماوی» بجای جمله «فان ماوا الجحیم»، بیان حصر مؤکد و هم سنخی طبیعی طغیان با جهنم است .

و اما من خاف مقام ربه : مقام، اسم مکان یا مصدر است و مقام رب، قیام کامل و ظهور تام صفت رب، همان هنگام قیامت میباشد، زیرا در قیامت عالم و نفوس و اعمال بمنتهای کمال و فعالیت در جهت خیر و شر میرسد . در وجود هر انسان نیز صفت ربوبی رب بصورت کاملتر از دیگر موجودات ظاهر شده چنانکه در هر اندیشه و عمل انسانی از جهت تأثیر در نفوس و بنای خیر و شر و انشاء بهشت و دوزخ و افزایش آثار و بقاء آن مقامی از رب است ؛ و اضافه رب بضمیر ، ظهور در ربوبیت خاص بشخص امان دارد، توجه باین مقام ربوبی خاص است که هر انسانی را که دچار طغیان نشده نگران اندیشه ها و اعمال خود میدارد و عقل را فروزان و اراده ایمانی را نیرومند می گرداند : **ونهی النفس عن الهوی : خوف** از مقام رب است که پیوسته آدمی را هشیار میدارد تا هواها و انگیزه های گوناگون نفسانی بروی طغیان نکند و چیره نگردد و حاکمیت عقل و ایمان را از میان نبرد و نظام نفسانی را فاسد سازد و زندگی پست و آلوده را بر حیات برتر و پاک نگزیند .

این دو آیه در مقابل طغیان و ابثار حیات دنیا و ضمناً بیان این است که : هر آنکس که اندیشه و نگرانی از مقام رب نداشته باشد و حاکم برهوی نباشد سرکشی میکند و در میان تیرگیهای نفسانی و طوفان هواها نمیتواند حق بین و عاقبت اندیش باشد تا زندگی برتر را برگزیند .

فان الجنة هی الماوی : ترکیب و خصوصیات تعبیر این آیه مانند آیه : «فان الجحیم

هی المأوی، میباشد: آن بهشت موعود، همان بهشت مقصد و جایگاه آنهاست که خود بخوی بهشتی بسوی آن روی می آورند و مجذوب آن میباشند. این آیات اوصاف و نشانه‌های دو گروه متقابل را بیان فرموده: گروه دوزخ جایگاه، و بهشت آشیان. در بین این دو گروه بیشتر مردم در حال تردد و نوسانند، گاه دچار سرکشی برحق و قوانین آن میگردند و زندگی پست و شهوات گذرا را بر میگزینند، و گاه عقولشان از هواها آزاد و وجدانشان بیدار و نگران میگردد و بر طغیان هواها چیره میشوند، اینگونه مردم بتفاوت در طغیان و واژگونی در دنیا، یا بیداری وجدان و غلبه بر هوی، توقفشان در دوزخ و رستگاری از آن، و مقاماتشان در بهشت متفاوت میباشد.

يسئلونك عن الساعة ايان مرسياها : ظاهر فعل مضارع این است که چنین سؤالی مستمر است، خطاب متوجه شخص رسول اکرم از جهت مقام نبوت میباشد، «الساعة» در قرآن، هم بمعنای زمان کوتاه آمده، مانند: «مالبثوا غیر ساعة، ۵۵، ۳۰ - لایستأخرون ساعة، ۳۳، ۷» و قریب چهل مورد در قرآن، بمعنای قیامت یا مقدمات آن آمده. در این آیه بقرینه «مرسیها» و «الی ربك منتهاها» و معانی لغوی ساعة، مقصود قیامت است از این جهت که حرکت عمومی عالم و زمان بسوی آن پیش میرود یا مقصود حرکت عمومی است که قیامت منتهی میشود.

صدرالدین شیرازی در مشهد ۵، از مفتاح ۱۹، مفاتیح الغیب میگوید:

«قیامت را از این جهت ساعة گویند که بسوی آن سعی میشود (با کوشش پیش میرود) نه با پیمودن مسافتها بلکه با حرکت فطری و توجه غریزی و پیمودن نفسها بسوی خداوند تعالی، پس هر کس بمیرد ساعتش رسیده و قیامتش قائم گشته و همچنین است تا روز ساعت عظمی و طامة کبری که نسبتش به نفسها مانند سالها به روزها میباشد.»

در این آیه بقرینه «مرسیها» استعاره رمزی و تشبیهی است از حرکت مستمر و عمومی جهان به کشتی که بسوی ساحل و لنگرگاه پیش میرود، و دو سؤال است که در يك بیان آمده: سؤال از ساعت «قیامت» و سؤال از زمان آن.

بعد از خبرهای قرآن در این سوره و دیگر آیات از قیامت و شواهد و ادله آن. اینگونه سؤال در ذهن هر کسی با اختلاف در اندیشه و فهم قیامت پیش میآید. آیات این سوره (که از نازعات شروع شده تا «یوم ترجف الراجفة»، رپس از حدیث موسی،

تحولات و اطوار و حرکات جهان و زمین را بیان نموده تا طامۀ کبری، و روز تذکر انسان و بروز جهنم و اوصاف دو گروه بهشتی و جهنمی (اینگونه سؤال را بیشتر برمی انگیزد، که حقیقت راجفة، طامۀ (قیامت) چیست و در چه زمانی میباشد؟، این اطوار و حرکات تاکی و بکجا میرسد؟ این سؤال با تعبیر کوتاه و تشبیهی که در این آیه آمده آنچنان بیان شده که هم اندیشه و سؤال عامیانه را در بردارد و هم نظر اهل نظر و فکر را. علمای جهان بین که ماده و صورتهای جهان را در ظرف زمان و مکان پیوسته در حال حرکت و تجدید و زوال مینگرند بلکه زمان و مکان را جز امتداد و تجدید حرکات نمیدانند، دربارهٔ نهایت این تحرك عمومی متحیرند و ناچارند برای رفع تحیر خود بکسانی روی آرند که از بیرون زمان و ابعاد ماده الهام میگیرند.

فیم انت من ذکرها : فیم، مخفف فیما، و ما استفهام انکاری است، من ذکرها، بیان جمله استفهامیه است : در چه حال و وضعی بسر میری؟ از یادآوری و گفتگوی آن. در این بحث نمی باید وارد شده باشی باحق و وظیفه تو نیست که در این مطلب وارد شوی.

مضمون همینگونه جواب با تعبیرات مختلف در قرآن مکرر آمده، در سورهٔ اعراف آیه ۱۸۷، جواب این سؤال مفصل تر ذکر شده: «يسئلونك عن الساعة ايان مرسياها؟ قل انما علمها عند ربي لا يجليها لوقتها الا هو ثقلت في السموات و الارض لا تأتيكم الا بغتة يسئلونك كانك حفي عنها قل انما علمها عند الله ولكن اكثر الناس لا يعلمون = از ساعت از توهمی پرسند، که چه وقت است لنگرگاه آن؟ بگو جز این نیست که علم آن نزد پروردگار من است، جز در هنگامش از آن پرده بر نمیدارد و آشکارش نمی نماید مگر او، سنگین گشته در آسمانها و زمین، نمی آید شمارا مگر ناگهانی، از تو می پرسند آنچنانکه گویا توبسی از آن آگاهی، بگو جز این نیست که علم آن نزد خدا است ولی بیشتر مردم نمیدانند». در این آیه انحصار علم قیامت بخداوند، دوبار تکرار شده و به چهار مطلب دیگر از اسرار قیامت اشاره فرموده: ۱- چون هنگام قیامت رسد فقط قدرت خداوند آنرا کشف و متجلی میگرداند، ۲- قیامت فشار و سنگینی بر آسمانها و زمین دارد، ۳- آمدن آن ناگهانی میباشد، ۴- مردم از پیمبر چنان می پرسند که گمان

میکنند او همه اسرار آنرا میداند. در آیه ۶۲ سوره احزاب، این سؤال و جواب کوتاه تر ذکر شده: «يسئلك الناس عن الساعة قل انما علمها عند الله وما يدريك لعل الساعة تكون قريبا» = مردم درباره ساعت از تو میپرسند بگو جز این نیست که علم آن نزد خدا است، وجه دانی تو شاید ساعت نزدیک میباشد. این آیات و دیگر آیاتی که راجع بهمین مطلب است بخوبی میرساند که سرالاسرار قیامت بر شخص خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله، با همه مقام روحی و عقلی پوشیده بوده است و آن قدر از اسرار قیامت که در حال عروج و خروج از حجابها برای او مکشوف گشته، با مردمیکه در حجابهای مختلف پیچیده اند نمی باید در میان گذارد و از آن گفتگو کند: «فیم انت من ذکریها؟» زیرا هر چه انسان دارای قدرت کشف و درک باشد از حقایق موجود جز آثار و امور نسبی را آنها با مقایسه و اشتباهات و اختلافات نمیتواند بفهمد، پس چگونه میتواند حقایق مانند وجود، زمان، مکان و نیروی مطلق را بفهمد، چه رسد با آنچه برتر از امور مطلق است؟ مگر نه اینست که اندیشه آدمی هر قدر توسعه یابد از حدود زمان و مکان و ماده نمیتواند جلوتر رود، مگر هر فاقد حسی گرچه حواس دیگرش قوی باشد میتواند محسوسات و معلومات آن حس نایافته را دریابد؟ مگر شخص کور میتواند نور و الوان و مساحتها را چنانکه هست دریابد؟ مگر جنین، در رحم میتواند ظواهر این جهان را چنانکه هست تصور کند؟ انسانیکه در رحم طبیعت و زمان و مکان بسر میبرد با این حواس و ادراکات محدود هر قدر هم نظر و فکرش پیش رود و وسعت یابد از این حدود بیرون نمیرود، بلکه نتیجه علم و اندیشه صحیح اعتراف بجهل و تحیر است و اگر کسی تصور

۱- به مکان و زمان و ماده مطلق نیز با اعتبار و نسبت میتوان اشاره کرد، مثلاً ما در مکان زمین هستیم، و زمین در هوا، هوا در جسم لطیف یا ماده فراگیرنده، آن جسم یا ماده فراگیرنده که مکان مطلق میباشد چیست و در کجا است؟ ما با حرکات ذاتی و عرضی گذرا با زمان با در زمان خاص خود بسر میبریم، زمان ما در میان حرکات زمانی عناصر و زمین است، و آن در زمان منظومه شمسی در ضمن حرکات انتقالی و دوری و گسترش کهکشان میباشد و آن در ضمن زمان مطلق بسر میبرد، زمان مطلق را چگونه میتوان تصور کرد؟ پدیده های گوناگون جهان از عناصر میباشد، عناصر از مقادیر کمی و کیفی آنها، آنها از نیروهای نسبی، نیروهای نسبی از نیرو یا ماده مطلق، آن نیرو یا ماده مطلق چیست و چگونه درک میشود؟

کند که آنچه بوسیله ذهن و حواس محدود در می یابد همان حقایق عالم و واقعیات خارج از ذهن و حواس است هر چند عالم نما باشد جاهل و هر چه خود را چاره جو بداند بیچاره است. در این آیه: «فیم انت من ذکر یها؟» شخصی مورد خطاب است که در منتهای کمال عقل بوده باو میگوید: چرا وارد این بحث میشوی؟ تو بآن علم نداری و علم آن مخصوص خداوند است. همین خطاب و مؤاخذه دلیل وحی، و عظمت مقام و راستی نبوت شخص مخاطب میباشد.

الی ربك منتهیها : ساعت بسوی پروردگار تو پیش میرود و منتهی میشود یا بدعلم او، بنا بحذف مضاف.

این اطوار و حرکات زمانی و متحرکات از حدود زمان و مکان نسبی همی پیش میرود و متبدل میگردد تا یکسره از حدود زمان و مکان خارج میشود و ازهر نشئه و عالمی میگذرد تا بعالم لازمان و لامکان ربوبی سر بر آورد. اضافه و خطاب ربك بیان نمونه کامل انسانی است که از میان همین آب و گل طبیعت و زمان سر بر آورده و بمقام عالی تربیت و کمال رسیده چنانکه عقل و اندیشه اش برتر از زمان و مکان گشته، و برای برانگیختن استعداد های بشری و پیش برد فکر و اندیشه های آنها از تنگنای محدود، حدود و بتها و مظاهر محدود کننده را درهم شکسته.

در عالم فکر و تعقل و تصوراتیکه از حرکات زمان و زمانی سر بیتر است آیا زمان و مکان مفهومی دارد؟ این آیه جواب سؤال از وقت لنگر انداز ساعت است، جوابیکه با اختصار متضمن دو جهت نفی و اثبات می باشد. ساعت در حد زمان نیست و بزمانی نمی رسد که پس از آن، زمان باشد، بلکه از مرز زمان و زمانی میگذرد تا بد پیشگاه ربوبی، که در آنجا همه استعدادها و قوای محرکه جهان و انسان بفعلیت کامل رسد، می انجامد.

انما انت مندر من یخشیها : این آیه با حصر مؤکد مسؤولیت و وظیفه شخص رسول را معین و محدود مینماید که همان بیم دادن و اعلام خطر و تنکان دادن خردها است با بیان شواهد و نشانه های قیامت، نه حقیقت و زمانش، به کسانی که خود اندیشناکند و دچار طغیان نشده اند. و اگر کسی مانند فرعون گرفتار طغیان نفسانی باشد، پیش از اعلام

قیامت باید از طریق تزکیه و هدایت به علاج طغیانش پرداخت تا سرفروود آرد و اندیشناك گردد آ انسان که در مأموریت موسی بیان فرمود.

كانهم يوم يرونها ثم يلبثوا الا عشية اوضحيها : این خبر از تغییر یافتن دید انسان است آنگاه که سراز قیامت بر آورد و از آن عالم بگذشت جهان بنکرد و ضمناً اشاره باشتباهی است که در این جهان زمان و مکان و حرکت دچار می باشد، زیرا انسانیکه در زمان و بازمان محدود بسر میبرد مدت و طول زمان را به نسبت و مقایسه میان آنچه درك میکند و آنچه بر او میگذرد می اندیشد بهمین جهت زمان هر موجودی مخصوص چگونگی درك هستی و حرکات و اطوار خاص باومیباشد، اگر جماد دارای شعور بود گذشت زمان را بسیار ببطیء درك می کرد، و انسان خود در حال خوشی و ناخوشی و غفلت و هشیاری و خواب و بیداری گذشت زمان را متفاوت مینگرد، در خواب احلام خوش یا رؤیای وحشت انگیز را در مدتی مشاهده میکند که بیش از گذشت دقائق و ساعات بیداری است، همچنانکه سرعت حرکات هر جسمی بمقیاس و نسبت به اجسام مشابه سنجیده میشود، از اینجهت زمان و مکان مطلق را با حواس و سنجش های محدود هیچگونه نمیتوان درك کرد چه رسد بفرق زمان و مکان. و همین زمان و مکان نسبی و محدود نیز با تغییر وضع و دید، طول مسافتها و مدت زمانهای آن تغییر میکند: در سطح مساوی فواصل مکان نزدیکتر از دیدگاه بلند بنظر می آید، اگر در مدت یکساعت صور و اشکال گذرا از روزنه ای دیده شود همان دیده ها از دیدگاه باز و بالا در چند ثانیه دیده میشود. با این اشتباه و ابهام و اختلاط چگونه میتوان زمان قیامت را فهمید یا از آن پرسش نمود، کأنهم يوم يرونها، بیان این مطلب است که در همان آغاز طلوع قیامت و گشوده شدن چشم بآن یکسره دید انسان دگرگون میشود و حدود گذشته و نسبی زمان و مکان از میان میرود و سراسر زمانیکه در آن بوده بیش از ساعتی از شامگاه و صبحگاه بنظر نمی آید. این دگرگونی دید انسان، در آغاز طلوع روز قیامت است، و چون یکسره مجذوب آن عالم و منصرف از اینجهان گردید، دیگر زمان و مکان مفهومی ندارد و اثری از آن نمیماند.

۱- لا مکانی که در او نور خداست

ماضی و مستقبل و حالش کجاست؟

این سوره از آیاتی کوتاه با تموجات و ایقاعات تند شروع شده، و بتناسب مفاهیم و مطالب و محیط‌های گوناگون، آیات بلند و کوتاه با تشدید و ارسال، سرعت و بطی، اطلاق و امساک و الحان مختلف پیوسته شده، و اوزان و حروف آخر هر آیه و چند آیه، هماهنگ با مقاصد خاص، به هفت صورت متشابه و مختلف آمده تا باین آیه با طول و موج مخصوص منتهی گردیده: «كأنهم، يوم يرونها، لم يلبثوا، الاعشىة، اوضحیها.»

اگر دل و اندیشه خود را انسان، از اوهام و خیالات و دریافتهای کوتاه تهی کند، آنگاه به بیان و الحان و اشارات افروزنده و انگیزنده آیات این سوره سپارد، روح او را نخست از محیط محدود زمان و مکان بر می‌کند و بتماشای عینی حقایق و مبادی و آغاز و انجام خلقت سیر میدهد و با سرعت امواج نور از حدود عالم ماده و طبیعت میگذراند و بدعالم دیگر و نهایت مسیر جهان و انسان میرساند. و همچنین این سوره، روح طلب و فطرت تشنه آدمی را که در بیابان بی سامان جهان و سراپهای آن سرگشته است تسکین میدهد و سیراب مینماید.

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، در شأن این سوره رسیده، که فرمود: هر آنکس که سوره «النازعات» را قرائت کند، بازداشت و بازپرسی او در روز قیامت بیش از یک نماز واجب نخواهد بود تا آنکه داخل بهشت میشود.

از حضرت صادق علیه السلام، فرمود: کسیکه این سوره را بخواند نمبرد مگر سیراب، برانگیخته نشود مگر سیراب، و داخل بهشت نشود مگر سیراب.

هر دو يك چیزند و پنداری که دواست
 بام زیر زید و بر عمرو آن زیر
 سقف سوی خویش یک چیز است و بس
 قاصر از معنی نو حرف کهن

ماضی و مستقبلش نسبت به تست
 يك تنی او را پدر ما را پسر
 نسبت زیر و زبر شد زمین دو کس
 نیست مثل آن مثالست این سخن

سوره عبس ، سفره از سوره های مکی ، ۴۳ آیه است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عبس وتولی (۱) ان جائه الاعمی (۲) وما یدریک لعله یرکی (۳) او یدکر
فتنعه الذکری (۴) امامن استغنی (۵) فانت له تصدی (۶) وما علیک الا یرکی (۷)
وامامن جالک یسعی (۸) وهویخشی (۹) فانت عنه تلہی (۱۰) .

ترجمه: چهره درهم کشید و روی گرداند (۱) برای آنکه آن کور باو روی آورد (۲)
وجه دانی تو شاید او باشد که خود را پاک کند و برتر آرد (۳) یا همی بیاد آید و آن یاد وی
را سود بخشد (۴) اما آنکه بی نیازی جسته (۵) پس بدوری میآوری و دل میدی (۶) چه
است بر تو از اینکه خود را پاکیزه نمیکند (یا نیست بر تو که تزکیه نمیکند) (۷) و اما
کسیکه بسوی تو آمده میکوشد (۸) و حال آنکه او نگران میباشد (۹) توازوی بایی اعتنائی
روی میگرددانی (۱۰) .

شرح لغات :

عبس : روی درهم کشید ، گرداند ، ترش کرد .
یدری : مضارع از باب افعال : چه تو را دانا کرده . از دری : به چیزی دست یافت و
علم بانرا فرا گرفت . ما یدریک : با آنکه متعدی است ، در خطاب استفهامی و اسطلاح ، بمعنای
لازم میآید : چه دانی تو ؟
یدکر ، مضارع از باب افتعال که تا ، قلب به ذال و ادغام شده . ماضی آن : اذکر ، و
اذکر (بتشدید ذال و دال) و از دکر آمده ، از ذکر ، به سکون کاف ، چیزی را یاد آوردن ،
بذهن بردن ، داستان را بازگفتن ، حمد و ثنای خداوند گفتن .

تصدی : مضارع مخاطب از باب تفعیل : منعرض چیزی شد ، بدان روی آورد مانند تشنه‌ایکه به آب روی آورد - از صدی : تشنگی سخت .
 تلهی : از باب تفعیل : یکسره اعراض کرد و ناپیر شمرد . از لهی : بازی کرد ، باو روی آورد و انس گرفت ، از او روی گرداند ، ناچیزش شمرد ، از یادش برد .

عبس و تولى ان جاله الاعمى : کى بود آن شخص که روی خود را درهم کشید و گرداند چون کوری نزد او آمد؟ در این آیات ذکری از آن شخص در میان نیامده . مفسرین قرآن (جز بعضی از علماء و مفسرین شیعه) میگویند او ، شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده . عالم جلیل شیعه شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان در قسمت شأن نزول این سوره چنین میگوید: «آیات درباره عبدالله بن ام مکتوم نازل شده ، این شخص عبدالله بن شریح بن مالک بن ربیعہ فہری از بنی عامر بن لوی است . داستان چنین بوده که: این شخص نزد رسول خدا (ص) آمد در حالیکه آنحضرت با عتبہ بن ربیعہ و اباجہل بن ہشام و عباس بن عبدالمطلب ، و ابی و امیہ ، پسران خلف ، آہستہ سخن میگفت و آنها را بخدا دعوت میکرد و بہ اسلام آوردنشان امید داشت؛ در چنین وضعی عبدالله (ابن ام مکتوم که نابینا بود) وارد شد و بدون توجه باینکه آنحضرت سرگرم گفتگوی با دیگران است با صدای بلند و مکرر بہ آنحضرت خطاب کرد و گفت ای رسول برای من بخوان و مرا بیاموز از آنچه خدا بتو آموخته . خطاب و درخواست این شخص از یکسو سخن آنحضرت راقطع کرد ، از سوی دیگر آنحضرت میاندیشید که این سران و اشراف عرب خواهند گفت که پیروان او کوران و بندگانند ، از اینجہت اثر ناخشنودی در چہرہ آنحضرت پدید آمد و از او روی گرداند و گفتگوی با آنها را ادامه داد . پس از این حادثہ این آیات نازل شد . سپس رسول اکرم این شخص را گرامی میداشت و چون او را میدید میفرمود: مرحبا بکسیکہ پروردگارم دربارہ او بمن عتاب کردا و باو میفرمود آیا حاجت و مطلبی داری ؟ و در دو غزوہ ایکہ رسول اکرم از مدینہ بیرون رفت او را بجای خود گذارد . انس بن مالک گوید : او (ابن ام مکتوم نابینا) را در کارزار قادسیہ دیدم کہ ز رہی در بر و پرچم سیاهی بدست دارد (گویا این نشانہ مقام خاصی در جنگ بوده) .

سید مرتضی علم الہدی رضوان الله علیہ گوید: دلالتی در ظاهر آیه نیست باینکہ

متوجه برسول خدا باشد، بلکه فقط خبریست بدون تصریح بشخصیکه خبر درباره او میباشد، و همین دلیل است بر اینکه مقصود دیگریست زیرا روی ترش کردن از صفات پیمبر خدا بادشمنان بدور بوده، چه رسد با مؤمنین هدایت یافته، و همچنین توصیف باینکه به ثروتمندان روی آورد و از فقیران روی گرداند، شباهت به خوی بزرگواری آنحضرت ندارد. و مؤید این توصیفی است که خداوند سبحان از آنحضرت کرده: «وانك لعلى خلق عظیم، ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك». پس ظاهر اینستکه مقصود از «عبس و تولى» غیر از آنحضرت است و از حضرت صادق روایت شده که فرمود: درباره مردی از بنی امیه نازل شده که در حضور آنحضرت بوده که ناگهان ابن ام مکتوم آمد پس چون آن شخص اموی او را دید بدش آمد و خود را جمع کرد و از وی روی گرداند. پس از آن این داستان را خداوند در قرآن آورده و او را نکوهش کرده.

اگر گفته شود بفرض صحت خبر که درباره آنحضرت است آیا روی درهم کشیدن گناه است؟ جواب اینستکه ترش روئی یا خوش روئی با شخص کور یکسان است و او را ناخوش نمیآید بنا بر این گناهی نیست، پس می شود که خداوند پیمبرش را بسبب این کار عتاب کرده باشد تا او را به بهره بیشتری از خوبیها و نیکی وادارد و با این خطاب و عتاب به عظمت شأن مؤمن هدایت یافته، آگاهش کند، و بوی بشناساند که بدست آوردن دل مؤمن برای اینکه بر ایمانش استوار باشد، از بدست آوردن دل مشرک با امید اینکه ایمان آورد برتر است. جیائی گوید: این آیه خود دلالت دارد باینکه چنین رفتاری پس از نهی از آن گناه است ولی پیش از آنکه خداوند از آن نهی کند دلالتی بر گناه بودن آن ندارد. بعضی گفته اند که رفتار کور بی ادبانه بود و پیمبر اکرم خواست با اعراض ویرا ادب کند، ولی چون این توهم پیش آمد که از جهت فقیر بودن از او روی گرداند و آنان چون قدرتمند بودند بآنها روی آورد، خداوند آن حضرت را مورد عتاب گرداند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که رسول خدا پس از آن، هرگاه عبدالله بن ام مکتوم را میدید میگفت: مرحبا مرحبا، نه بخدا سوگند، مباد که دیگر درباره تو خداوند مرا عتاب کند، تا آن حد آنحضرت بوی مهربانی و لطف میفرمود که او خود

آنحضرت را از آن باز میداشت. «پایان بیان مجمع البیان».

از آنچه درباره سبب نزول این آیات ذکر شده و نظر هائیکه در تفسیر مجمع البیان آمده، معلوم میشود که علما و مفسرین از صدر اسلام اتفاق داشتند که مقصود و مخاطب در این آیات شخص رسول اکرم است، تنها سید مرتضی نظر و احتمال مخالف اظهار نموده. شیخ طبرسی در کتاب تفسیر جمع الجوامع که با همه اختصار جامعترین و کاملترین تفسیر سابقین است و بعد از مجمع البیان والکافی الشافی آنرا نگاشته، در تفسیر این سوره همان نظر عموم مفسرین را که مقصود رسول اکرم است آورده و نظر مخالفی ذکر نکرده.

اما رأی یا تردیدی که سید مرتضی اظهار فرموده و بعضی از مفسرین شیعه از آن پیروی کرده اند از جهاتی مورد نظر است:

۱ - اینکه فرموده «ظاهر آیه دلالتی بر توجه آن به رسول اکرم (ص) ندارد . . . چگونه دلالت ندارد با آنکه ضمیرهای مخاطب در آیه: «وما یندریک . . . فانت . . . ماعلیک . . . من جائک . . .» خطاب به همان است که «عبس و توّل» از او خبر داده.

آیا باور کردنی است که این خطابهای پی در پی متوجه بشخص مجهولی از بنی امیه باشد؟! این فرد مشرک اموی که بوده که این اندازه قرآن با اهمیت داده و مسؤول تزکیه و تذکر دیگری بوده؟ و شخص مسلمان کور و روشن دل با سعی و کوشش بوی روی می آورده؟

آیا در خطابهای ابتدائی قرآن موردی میتوان یافت که مخاطب جز شخص رسول اکرم (ص) باشد؟

۲ - اینکه فرموده: «عبوس کردن نسبت بمؤمن نمیتوان از صفات و خوبی پیمبر باشد . . .» جواب اینست که اینگونه تأثرات حالاتیست که برای هر کسی در هر مقامی بخصوص در راه مقصد عالی و دعوت پیش میآید، و اینگونه تأثرات و حالاتیکه در ظروف و اوضاع خاصی پیش میآید اولاً از قسم صفات و اخلاق نیست، دیگر اینکه آنگاه که برای آمال و آرزوهای شخصی نباشد و در طریق دعوت و در راه خدا باشد بخودی

خود پسندیده است .

۳- اما تأییدی که از روایت منقول از حضرت صادق (ع) برای نظر خود آورده اند، اولاً این روایت مجهول السند است، دیگر آنکه مخالف با تاریخ مسلم و نظر عموم مفسرین میباشد، و بیش از آن مخالف با روایت دیگریست که از حضرت صادق (ع) ذکر شده: «هرگاه رسول خدا عبدالله بن ام مکتوم را میدید میفرمود: «مرحبا مرحبا لا والله لا یعاتبنی الله فیک ابدأ...» .

اما توهم اینکه خطاب عتاب آمیز پروردگار دلالت باین داشته باشد که از رسول اکرم گناهی سرزده و مخالف با عصمت میباشد، درست نیست، زیرا روی درهم کشیدن و روی گرداندن، از گناهان شمرده نشده و عتاب پروردگار دلالت بر کمال توجه و مراقبت نسبت با آنحضرت دارد .

آیات ۷۳، ۷۴، ۷۵ - سوره بنی اسرائیل، از این آیات عتاب آمیز تر و بیش از آن سخت و تهدید آمیز است: «وان کادرا لیفتنونک عن الذین اوحینا الیک لتفتری علینا غیره و اذا لا تخذوک خلیلاً . ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قلیلاً . اذا لاذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات ثم لا تجدک علینا نصیراً» .

خطاب این آیات با همه عتاب و تهدید متوجه شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و هیچ یک از علماء و مفسرین حتی سید مرتضی رحمة الله علیه آنرا توجیه و تاویل نکرده اند .

اینگونه آیات شواهد روشنی است که شخص پیمبر اکرم (ص) در طریق رسالت و دعوت آنچنان محکوم و مقهور وحی بوده که در کمترین اندیشه و حرکاتش مراقبت میشده، و همین دلیل قاطع است که وحی پیمبران از نوع کشف و الهامات عادی نیست و همچنین از مبدء لاشعور که روان کلوان جدید برای توجیه هر پدیده نفسانی به آن

۱- راستی نزدیک بود فریبت دهند و بازت دارند از آنچه بسوی تو وحی فرستاده ایم تا جز آنرا بما افتراء بندی، آنگاه تورا دوست خود می گرفتند . اگر نه این بود که ما تورا استوار داشتیم هر آینه نزدیک بود بسوی آنان اندکی مایل شوی و دل دهی . آنگاه بتو می چشانندیم چند برابر (رنج) زندگی و چند برابر (رنج) مرگ را، سپس نمی بافتی برای خود، بر ما هیچگونه یاری را .

روی می‌آورند و آنرا کلید رمز برای گشودن اسرار روحی می‌شمارند، نمی‌باشد.^۱

این سوره در مکه و در سختترین مراحل دعوت اسلام نازل شده، در این مرحله برای هموار کردن راه پیشرفت دعوت، گفتگو و ملائمت با سران و اشراف قریش که دشمن این دعوت و مانع پیشرفت آن بودند لازم می‌نمود ولی وحی قرآنی از این گفتگو و تعدی بآن، سخت نکوهش کرد و رسول خدا را برای همیشه از این روش بازداشت.

هنگامی این آیات نازل شد که سران قریش و مکه که بیشتر عرب را پشت سر خود داشتند برای نگهداری عقاید و اوها و سنن جاهلیت و مقام خود در برابر دعوت اسلام با همه قوا بدشمنی و مقاومت برخاسته بودند و از هیچ گونه آزار و شکنجه درباره نومسلمانان بی‌پناه کوتاه نمی‌آمدند، پس از آنکه ابوطالب و خدیجه کبری در یکسال چشم از دنیا پوشیدند، کار شکنجه دادن و کشتن مسلمانان با آنجا رسید که با اجازه آنحضرت بسیاری از آنها به حبسه هجرت کردند. چون قریش و سران شرک دیدند که کشتن و زندانی کردن و شکنجه و استهزاء نتوانست فردی از مسلمانان را برگرداند و هر روز که میگذرد مردان و زنان پاکدل باین دعوت روی می‌آوردند و از جان و مال و خانه و وطن خود چشم می‌پوشند، روش دیگری پیش گرفتند و آماده شدند از نزدیک با رسول خدا (ص) گفتگو کنند. از سوی دیگر آنحضرت سخت نگران بود که دعوت اسلام چنانکه باید، پیش نرود یا این شعله نور در میان طوفان کینه و دشمنی قریشیان برای مدتی خاموش

۱. مکاشفه و شهود و الهامات عادی مانند برقی روشن میکند و میگذرد و چه بسا آنچه مشهود یا معلوم گشته یقین آور نمی‌باشد و خط عمل را پیوسته تعیین نمیکند. ولی وحی منشأ یقین و پیوسته است. تحقیق و تحلیل نفس بمیدان شعور و لاشعور، نیز مسئله وحی را روشن نمیکند، چون حدود این دو میدان و اندازه تأثیر و تأثرشان در یکدیگر هیچگونه مشخص نیست، و در حال توجه و هشیاری مبدعه لاشعور نمیتواند مشاعر و مدارک را یکسره زیر نفوذ خود بدارد، و آنچه ذخیره دارد از آثار خارج و شعورهای متراکم گذشته گرفته و میدان نفوذش تا سرحد شعور است، از این رو سلطه بر همه مشاعر و مدارک ندارد. ولی وحی با شواهدیکه داریم حد و میدانی ندارد و بر همه مشاعر مسلط میشود و از شعورهای متراکم در نهان نفس پدید نمیآید. همه پیمبران بحق خواه ناخواه در حال عادی مانند عقربه مغناطیس که مقهور قوه خارج است، محکوم وحی بوده‌اند، چنانکه موسی بخودی خود هنگام مأموریت بسوی فرعون دچار تردید بود. و رسول اکرم در آغاز وحی دچار هراس شد و فرمان قیام و دعوت بر آن حضرت گران میآمد، ولی سلطه وحی برخلاف میل بر آنها چیره میشد و برخلاف مصلحت شخصی آنها را بسوی دعوت میراند.

شود، و میاندیشید که اگر سران قریش بگرایند یا کمتر مقاومت کنند مکه تسلیم میشود و در پی آن عرب نیز باسلام میگراید یا تسلیم میگردد .

داستانی که این آیات به آن اشاره دارد در یکی از این جلسها و گفتگوهای رسمی پیش آمده، گویا پس از رفت و آمد واسطه‌هایی مانند عباس بن عبدالمطلب، و گفتگوها و تصمیم‌هایی بود که گزیده سران متکبر و کینه‌توز قریش مانند عتبّه، اباجهل، ابی، امیه، باتفاق عباس آماده شدند که نزد آنحضرت آیند و خصوصی مذاکره کنند، آنها آمدند و آنحضرت با همان خوی و ادب مخصوص در یکسو نشسته و بدعوت و گفتگوی با آنها پرداخت و آنها باخوی اشرافی و تکبر، در مقابل، چشم‌پا آنحضرت دوخته و گوش بسخنانش میدادند. خوی آنحضرت در گفتگو با اشخاص این بود که بروی مخاطب خیره نمیشد، و تا کسی سخنش به آخر نمیرسید و خود سکوت نمیکرد بدسخن لب نمی‌گشود و چون کسی کلامش را می‌برد با آنکه چیزی نمیکفت تأثر از آن در چهره‌اش نمایان میگشت .

آنحضرت امید داشت که آیات قرآن و کلام نافذش از پرده‌ها و دیوارهای جهل و تکبر و غرور آنها نفوذ کند و بوجدان و دل آنها رسد شاید بخود آیند و هشیار گردند و اسلام را بپذیرند یا از غرور و مقاومت و سرکشی فرود آیند. در این میان عبدالله بن ام مکتوم آن کور دل‌داده بحق سر رسید، همان رسیدن این مرد کور فقیر که از توده مردم و در زی فقر بود برای رهاندن سرکشان قریش بس بود، چه رسد باینکه میان جمع درآید و پا بسا عصایش به لباس و اندام آنها برخورد، چه رسد باینکه مانند همیشه‌اش که چون دوست یگانه با آنحضرت سخن میگفت و درخواست فرا گرفتن آیات داشت، بدون توجه بوضع جلسه و چه کسانی در محضر آنحضرت نشسته‌اند و چه گفتگو دارند، صدا بلند کند و مکرر گوید: «یا رسول الله علمنی مما علمک الله!» این صدا و ورود ناگهانی گفتگو را قطع کرد و نتیجه همه کوشش‌ها را از میان برد و سران قریش را بر آشفت، آنها از نزدیک متوجه شدند که اسلام آوردن از همه چیز و هرا امتیازی گذشتن و همراز و هم‌نشین با اینها شدن است. رسول خدا در راه همان مقصد بر ترش و برای آنکه آنها یکسره نرهند، جواب عبدالله را نکفت و روی درهم کشید و با نان روی آورد .

مبدء وحی، که در طریق انجام رسالت الهی و پیشرفت آن، مراقب رسول مسؤل رسالت بود آنچنانکه باندیشه‌ها و اطوار و حرکات، حتی نگاهها و خطوط چهره‌اش عنایت خاص داشت، این پیش‌آمد محدود و گذرا را مورد نظر گرفت و با فرستادن این آیات اصول دعوت و راه و روش آنحضرت و پیروانش را برای همیشه ترسیم نمود.

دو آیه اول بصورت خبر از غایب بی‌نام آمده - چون دوستی که از دوستش بر نبرد و نخواهد روبرو از او مؤاخذه کند و او را بر نجانند و همانقدر که او از بنده دل داده (عبدالله) روی گردانده، وحی بسوی غایب روی آورده: عبس و تولى... پس از این دو آیه بن خطاب روی در روی محبت آمیز روی آورده :

وما يدريك لعله يزكى : ظاهر «ما» استفهام انکاری است: چه چیز تو را دانا کرده،

یا چه میدانی؟ میشود که ما نافیه باشد: نمیدانی، شاید او باشد که تزکیه کند.

تزکیه، که معنای آن پاک کردن از آلودگیها و کندن ریشه‌های اوهام و خواهی

پست بهمراه رشد و نمو میباشد، هدف و مقصد اولی قرآن است: «هو الذی بعث فی

الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و ینزلهنهم...» و نخستین دعوت همه پیمبران نیز

به تزکیه نفوس، و اولین خطاب موسی بفرعون: «هل لك الی ان تزکی» بوده. زیرا با آلودگی

عقل و اندیشه به خرافات و اوهام و عقاید باطل، و نفس به پلیدیهای خلقی، نور فطرت

بی فروغ یا خاموش میماند و استعدادها و مواهب انسانی تباه میشود و شخصیت و استقلال

۱- چونکه اعمی طالب حق آمده است

تو حریمی بر رشاد مهتران

احمدا دیدی که قومی از ملوک

این رئیسان یار دین گردند خوش

بگذرد این صیت از بصره و تبوک

زین سبب تو از ضریر مهتدی

کاندین فرصت کم افتد اینمناخ

مزدحم میگردیم در وقت تنگ

احمدا نزد خدا این یک ضریر

یاد «الناس معادن» همین بیچار

معدن لعل و عقیق و مکنس

احمدا اینجا ندارد مال سود

اعمی روشندل آمد در میند

بهر فقر او را نباید سینه خست

تا بیاموزند علم از سروران

مستمع گشتند گشتی خوش که بوک

بر عرب اینها سرند و بر حبش

زانکه «الناس علی دین الملوک»

رو بگردانیدی و تنگ آمدی

تو ز یارانی و وقت تو فراخ

این نصیحت میکنم نز خشم و جنگ

بهرتر از صد قیصر است و صد وزیر

معدنی باشد فزون از صد هزار

بهرتر است از صد هزاران کان مس

سینه باید پر ز عشق و درد و دود

پند او را ده که حق اوست پند

« مثنوی »

و تکیه گاه شخصی از میان میرود. اینگونه نفوس در برابر هر قدرت و بیکر و صورت موهوم خراسان و خاضع میشوند و رابطه شان با مواهب خود و قدرت بی پایان قطع میشود و از ریشه ها و آلودگیهای فکری و نفسانی هر شر و فساد میروید و میجوشد. همین انسان آلوده و ناتوان و گسیخته شده از نیروهای خود و جهان، همینکه تزکیه شد و قوای فکری و نفسانی و عملی وی برانگیخته و شکفته و بهم پیوسته گردید از قیود و بندهای عادات و تقالید آزاد میشود و بصورت قدرت فعال و مؤثر درمیآید و پایه و مایه نظام زندگی و اجتماع عالی و متکامل میگردد، از اینجهت که تزکیه هم پایه و اصل زندگی عالی انسانی، و هم نهایت و غایت آنست؛ پیمبران و داعیان و مصلحین بحق و حقیقت بین انقلاب اصیل و اهداف تربیتی و اجتماعی را از تزکیه و ساختن فرد آغاز میکنند، و از همین طریق جامعه های و ازگون رایکسره و ازگون و در نتیجه مستقیم و منظم میسازند، آنها آن تحول و انقلابیکه در افکار و جوامع پدید آوردند از طریق تنظیم اصول و فروع ساخته و پرداخته و چشمگیر اجتماعی و اقتصادی نبود، زیرا هر اصل و قانونی هر اندازه مترقی و بشری باشد اگر بر پایه شخصیت فکری و نفسانی و مواهب انسانی افراد استوار نگردد بی پایه و مصنوعی است.

چون آدمی در اصل خلقت آلوده نیست و آلودگی از عوارض فطرت پاک و معلول اکتساب یا توارث است، همه افراد قابل تزکیه میباشند و هر چه نفوذ و تراکم این عوارض در نفس انسان کمتر باشد قابلیت تزکیه بیشتر است. از اینجهت توده مردمی که گرفتار حجابهای غرور و تکبر و قدرت و ثروت و امتیازات طبقاتی نیستند یا کمترند برای پذیرش تذکر آماده ترند و امید به تزکیه آنها بیشتر است: «وما یدریک لعله یزکی».

او یذکر فتنعه الذکری: «او» اشعار به تردید و تأخیر دارد: اگر تزکیه نشد شاید متذکر شود پس این تذکر ویرا سود دهد. یذکر (از باب افتعال) پذیرش و کوشش- کردن و طلب ذکر است، ذکر مطلق (بدون تعلق بچیزی) همان یادآوری است، یادآوری چیزیکه فراموش شده یا از آن غفلت گشته و این غیر از تعلیم است. ذکر یکی از نامها و صفات قرآن است و نزول قرآن برای آنست: «وانزلنا الیک الذکر. انسا نحن نزلنا

الذکر. والذکر الحکیم. ولقد یسرنا القرآن للذکر. از رسالت‌های منحصر رسول اکرم (ص) تذکر دادن بوده: «فذكر انما انت مذكر. فذكر ان نفعنا الذکری». اینگونه آیات بصراحت دلالت بر این دارد که قرآن شعور و ضمیر آدمی را بر میانگیزد تا آن حقایق و معلوماتیکه در کمون فطرت است نمایانده و بیاد آورده گردد. اگر هیچ‌گونه صورتی از اصول حقایق و معلومات در وجود آدمی نباشد برای بیاد آوردن صورت‌های کاملتر جستجو از چه مینماید؟ زیرا توجه بمجهول مطلق و جستجوی از آن محال است. اصول معارف مانند صورت‌های جزئی و معلومات فراموش شده است که در ذهن بطور واضح و روشن وجود ندارد ولی صورت‌های اجمالی آنها موجود است، از اینرو با توجه و بیاد آوردن قرائن و نشانیها و نام‌نشان، فراموش شده‌ها کم‌رو می‌آیند و روشن میشوند. با بیان دیگر، چیزهای دریافت شده بار دیگر دریافت نمیشود، و آنچه به هیچ صورت دریافت نشده، اندیشه‌ای برای دریافت آن نخواهد بود، و چون آدمی همیشه اندیشه دریافت مسائل خاصی را دارد باید پیش از این آنها دریافته، سپس فراموش شده باشد یا اینکه اجمال آنها را میدانسته و در اندیشه دریافت مفصل آن میباشد؛

۱- سقراط حکیم را عقیده بر این بود که تعلیم فقط تذکر (یادآوری) است ، چون آدمی پیش از آن با آنها علم داشته . در رساله تقوا (مه نون) برای اثبات این مطلب پرسیده ای که خدمتگار خانه بوده پیش میکشد و يك يك مسائل مربوط به اشکال مربع را از وی میپرسد ، آن بچه یکی پس از دیگری سؤالات را جواب میدهد، بدون آنکه بوی تعلیم داده شود . این روش را سقراط در همه محاورات علمی و اجتماعی و کشف قوای باطنی و اندیشه‌های نفسانی، در تعلیم و کتابهای خود بکار برده و از این راه حقایق علمی را بدون تعلیم و تلقین ، از ذهن طرف بیرون میکشد ؛ از این جهت که تصورات و علوم را از درون اشخاص بیرون می‌آورد سقراط خود را قابله مینامید . نتیجه دیگری که سقراط از بیان این مطلب میگرفت، اثبات وجود روح پیش از تنزل باین عالم است، بوده. او میگفت: چون آدمی معلومات خود را در این جهان یاد نگرفته، باید پیش از این یاد گرفته و سپس فراموش شده باشد .

حکیم اسلام و ایران، صدرالدین شیرازی با آنکه درک حقایق را مانند سقراط فطری میدانست معتقد به حدوث نفس انسانی و پدید آمدن آن از جسم بود، او میگوید: « ذات و فطرت انسان مانند آئینه است که حقایق وجود در آن منعکس میشود و سپس دچار حجاب‌هایی میگردد . این حجابها پاره‌ای داخلی‌اند و بعضی خارجی، و حجاب‌های داخلی بعضی عدمی میباشد، مانند بلاهت و فرومایگی، بعضی وجودی‌اند مانند گناهان و رذائل خلقی چون کبر و حسد. حجاب‌های خارجی نیز بعضی عدمی است چون بکار نیانداختن ذهن در طریق

که از همه مهمتر مسائل شناسائی مبده و نهایت ، و چگونگی مسؤولیت ، و تکلیف و موت و حیات و خودشناسی است که فطرت و ضمیر انسان بخودی خود، و تاحجابهای غفلت و فراموشی عارض نشده به فهم و درک و عقیده بآنها توجه دارد، و همینکه با تذکر نافذ انسان بخود آمد و متذکر شد حجابهای عقلی و آلودگیهای نفسانی از میان برداشته و زودده میشود و انسانی تزکیه شده و نوساخته می گردد: «لعله بزکی» . اگر یکباره تزکیه نشود و سراپا دگرگون نگردد، همین تذکر، تذکر یا بنده را رو بخیر و صلاح پیش میبرد و بوی سود می رساند: «او یدکر فتنغه الذکری» .

اما من استغنی فانه، له تصدی و ماعلیک الایزکی : پس از عتاب اول و بیان مقصد، اما من... بیان مورد عتاب و تفصیل مطلب است . فانت له... در مقام استفهام انکاری است: اما آنکسی که خود را بی نیاز پنداشته یا بی نیازی بخود بسته، تو متصدی تذکر و اصلاح او می شوی؟!

چون سرشت انسانی سراسر استعداد و قابلیت است یکسره نیازمند و ناتوان میباشد. احساس بناتوانی و احتیاج است که باید همه استعدادهای فکری و نفسانی را بکار اندازد و ظاهر سازد . بیشتر نفوس فرومایه و کم رشد همینکه تکیه گاه و پناهگاهی از امور اعتباری و موهوم خارج از خود، مانند مال و قدرتهای بی پایه یافتند از مواهب ذاتی و قدرت واقعی خود روی میگردانند و خود را از آنها و آنچه موجب برانگیختن و تقویت آنهاست، بی نیاز می پندارند. اینها چون قابلیت تذکر و تزکیه ندارند و خود را

تفکر درست و این مانند بر گرداندن آئینه است از جهت مقابل صورت مطلوب ، و بعضی وجودی است مانند عقاید جاهلانه تقلیدی و علوم ناقص که چون پرده هائست که روی آئینه آویخته شود .

تصور دیگر راجع به علم بسیط اولی انسان این است که چون انسان فشرده ای از حقایق و قوای جهان و مظهر اراده و علم خاص پروردگار است خود نمونه و مظهری از سراسر عالم است ، علم بسیط بذات خود علم به همه نمونه ها و اسرار عالم میباشد، چون جویای علم تفصیلی بخود میباشد علم تفصیلی بهمه چیز را میجوید و تا عوارض داخلی و خارجی انگیزه جویائی را ساکن یا منحرف نساخته این انگیزه او را بسوی علم پیش میبرد .

اگر نظر سقراط صحیح باشد مقصود او اصول علمی مانند کلیات مسائل ریاضی و نفسانی میباشد ، نه علمهای جزئی حسی یا تجربی که اکتسابی است نه تذکری ، و مسائل تجربی آنگاه مسائل علمی میگردد که بصورت قوانین کلی منطقی یا ریاضی درآید .

بی نیاز می‌پندارند، رسل و هادیان نیز نسبت با آنها مسؤولیتی ندارند: «وما عليك الا يركي». و اما من جالك يعني وهو ينشى فانت عنه تلهي : در مقابل آن سرمایه تباه توانگر- نما، این سرمایه‌دار نیازمند است که سرمایه‌های ذاتی او بکار افتاده و روحش فروزان گشته، او از همه چیز غیر خود و حق چشم پوشیده و باشیفتگی و کوشش و نگرانی (نگرانی از خدا و خود، یا هر اس از دشمنان کینه جو که در کمین مسلمانان بودند) شتابان و عصا زنان از راه دور و از پیچ و خم کوی‌های ناهموار، روی آورده تا هر چه از آیات خدا نازل شده پیش از دیگران دریابد، او هر چه دنیای ظاهر از چشمش پوشیده شده، حقایق غیب در باطنش پرتو افکنده، گویا موجی از ایمان و نگرانی او را هر وقت و بی وقت بدامن وحی میکشاند، بجزئی از جریان حوادث توجه نداشت و سرازیر نمی‌شناخت، او آنقدر در نظر خدا عزیز بود که در باره اش به عزیزترین و گزیده‌ترین خلق خود عتاب کرد: آیا تو او را سبک میگیری و از او روی می‌گردانی ۱۴: «فانت عنه تلهي». پس از این آیات، مقام این مرد در میان مسلمانان تا آنجا بالا رفت که مانند بلال مؤذن رسمی رسول خدا شد. این مقام در واقع مقام فرماندهی جمع و بصف درآمدن مسلمانان بود. و دو بار رسول اکرم (ص) او را در مدینه بجای خود واگذار کرد، و چون بوی میرسید بالحن تجلیل و عذرخواهی باو میفرمود: «مرحباً بمن عاتبنی فیهربی».

حاصل درسی این آیات این است که کار قرآن نوسازی انسان است، نوسازی از مواد اولی انسانی که همان ضمیر و فطرت می‌باشد و آنها که مواد اولی آنها را هواها و غرورها فاسد کرده قابل نوساختگی نیستند. این نوسازی بوسیله تذکر و تزکیه است. تذکر، عقل و وجدان را بیدار می‌کند. تزکیه، از آثار محیط پست و رذائل و تقالید و مواد رسوبی آنها پاک‌مینماید و بالامی آورد. این نوسازی از تعلیم و تلقین و تحمیل مفاهیم و مطالب نامأنوس و خارج از درک وجدانی و از روشهای تربیت اخلاقی معمول بر نمی‌آید و چه بسا اینها جهل مرگب و غرور را می‌افزاید. از نوسازی تذکر و تزکیه سرچشمه‌های معارف و خیر خود بخود می‌جوشد، و چنین افراد نوساخته‌اند که می‌توانند پایه محکم اجتماع سالم و عادل شوند.



کالاها تذکره (۱۱) فمن شاء ذکره (۱۲) فی صحف مکرمة (۱۳) رفوعة
 بظهرة (۱۴) بایدی سفرة (۱۵) کرام بررة (۱۶) قتل الانسان ما اکفره (۱۷) من
 اى شیء خلقه (۱۸) من نطفة خلقه فقدره (۱۹) ثم السبیل یره (۲۰) ثم اما تبیا
 فاقبره (۲۱) ثم اذا شاء انشره (۲۲) کالما یقض ما امره (۲۳) .

ترجمه: نه چنین است ، همانا آن یادآوری است (۱۱) پس آنکس که خواهد یاد آورد
 آنرا (۱۲) در نوشته‌های گرامی داشته (۱۳) بالا برده شده پاکیزه گشته (۱۴) بدستهای
 سفیرانی (۱۵) بزرگوارانی نیکوکار (۱۶) کشته باد انسان، چه ناسپاس است (چه او را کافر
 کرده (۱۷) از چه چیز ویرا آفریده؟ (۱۸) از نطفه‌ای او را آفریده پس باندازه‌اش
 نهاده (۱۹) سپس راه را آسانش کرده (۲۰) آنگاه میرانده او را پس بگورش اندر آورده (۲۱)
 سپس هر آنگاه که خواهد او را بر آورده و بازش گرداند (۲۲) هرگز ، هرگز ، هنوز آنچه
 خدا فرمانش داده او انجامش نداده (۲۳) .

شرح لغات :

صحف : جمع صحیفه : ورقه نوشته ، ورقی از کتاب ، چهره . اسحف : صحیفه‌ها
 را باهم جمع کرد و بهم پیوست .
 مکرمة : مفعول از کرم (مشدد) : بزرگ و منزهش داشت .
 ایدی : جمع ید : دست ، نعمت ، احسان ، مقام ، قدرت ، بخشش .
 سفرة : جمع سافر : نویسنده ، نویسنده حکمت ، از سفر : روی خود را گشود ،
 ابرپراکنده شد ، افق باز شد ، صبح روشن گشت ، بسفر رفت . بیرون رونده از شهر را از این
 جهت مسافر گویند که بیابان برایش باز و آشکار میشود یا شخص از خانه و شهر روی به صحرا
 می‌آورد . سفیر نماینده است ، از این رو که روی و مقصد فرستنده را می‌نمایاند .
 بررة : جمع بار (بتشدید راء) : نیکوکاری که نیکیش سرشار و جالب خیر باشد .
 ما اکفره : جمله تعجب یا استغهامیه است ، اکفر : کفر را گزید و با آن ملازم
 گشت . از کفر : چیزی را پوشاندن ، ناگرویدن ، ناسپاسی کردن .
 قدر : چیزی را به اندازه و مقدار در نظر گرفت ، انجام داد ، روزی را باندازه
 مخصوص تقسیم کرد ، حکم را اجراء کرد .

و گنگ دیگران و نظریات گمراه کننده ناشی از آنها روی آوردند و در زیر پرده این مکتبها
 که عنوان و نام اسلام بآنها بسته شد، چهره واقعی تربیت قرآنی پوشیده شد . محصول
 مکتبهای تصنی و تقلیدی جز افراد متصنع و مقلد نیست؛ این افراد نمیتوانند از خود جوش
 و نظر و ابتکار عمل داشته باشند و اجتماع ساخته شده از این افراد تصنی و فاقد حرکت میباشد .

انشر : از نشر : جامه را گشود ، خبیر را منتشر کرد ، درخت سرگه آورد ، برگه باز شد ، مرده را خداوند زنده کرد .
 یقضی : مضارع قضی : کاری را درست و باندازه انجام داد ، نیازش را برآورد ، پیمان را انجام داد ، درباره دعوا حکم داد .

کلا انها تذکرة : کلا، مطلب مذکور را ردع و نفی، و مطلب بعد را اثبات میکند. این در موردی است که تناسبی صریح یا غیر صریح در بین مطلب قبل و بعد باشد. آیات قبل، بیان توجه و تعرض رسول خدا به مشرک بی نیاز و اعراض از مؤمن نیازمند بود. آیا در این کار آنحضرت چشم بمال و قدرت اشراف قریش برای پیشرفت دعوت خود داشت؟ مگر آنحضرت نبود که در جواب پیشنهادهای عمویش ابوطالب از جانب سران قریش فرمود: «بخدا سوگند اگر آفتاب را بدست راستم و ماه را در دست چپم گذارند برای آنکه این فرمان را واگذارم ، وانمیگذارم تا آنکه خدا آنها آشکارا گرداند یا در این راه هلاک شوم ». نظر آنحضرت ، در اندک توجهی که در این جلسه بران قریش نمود و در نتیجه توجهی که باید بآن کورنومسلمان بشود نشد، این بود که شاید آیات قرآن در دلهای سخت آنان نفوذ کنند تا اسلام آرند یا مانع پیشرفت آن نشوند و مقاومت ننمایند .

آنحضرت بسی نگران بود که مبادا در میان طوفان تعصبها و غرورها و دیوارهای جاهلیت مکه، شعله وحی فرو نشیند و بزودی در دنیای تاریک و گمراه پرتو نیافتد و این رسالت و هدایت الهی چنانکه باید انجام نگیرد یا گسترش نیابد .
 این آیه چنین اندیشه‌ای را نفی می‌کند : «کلا...» هیچ در این اندیشه مباش، این آیات یا این وحی، تذکره است که با عمق ضمیر و روح آدمی نفوذ می‌کند و موجب تحولی است که سازندگی انسان را از عمق ضمیرش آغاز می‌نماید؛ پیشرفت سطحی و گسترش ظاهراً آن مورد نظر نیست .

فمن شاء ذکره : بقرینه بیان ، ضمیر راجع به مورد تذکره است : پس هر که خواست یا آنچه تذکر داده شده متذکر شود، می‌شود. این خواست «شاء» از چه مبدئه و مدرکی برخاسته می‌شود؟ نمیتوان برای آن مبدئه و محلی تعیین کرد، با لغت «دل» قلب، وجدان، ضمیر، می‌توان از آن مبدئه تعبیر نمود زیرا هرخواستی از آنست و همه مبادی

وقوای فکری و حواس و عواطف، آلات و ابزار و در خدمت آن می‌باشند؛ فرمان دل و ضمیر است که این سپاهیان قوای آماده فرمان بکار می‌افتند و نمیتوانند از فرمان و خواست آن سرپیچی کنند؛ عشقها، فداکاریها، هنر نمائیشها، از آن سرچشمه میگیرد و هر چه قوا و اعضاء انجام دهند بآن بر میگردد.

آیات قرآن نخست متوجه به تذکر و بیداری آنست، همینکه آیات وحی با اسلوبها و آهنگهای متنوع و بلاغت سرشار، و بیان نظام عالم و خواستهای درونی فطرت و طرح مسائل و سؤالات فطری، در آن نفوذ نمود فروغ خاموش شده‌اش را برمی‌افروزد و چون هماهنگ با آنست اوتار آنرا به اهتزاز در می‌آورد و چون آهنگ آن با آیات، منظم و مستقیم شد قوای فکری و عواطف نیز با آن هماهنگ می‌گردد، آنگاه است که آیات قرآن که نمایاننده آیات و حقایق عالم است از عمق ضمیر و قلب در ذهن و خارج آن منعکس می‌گردد^۱.

قلب و ضمیر در انسان مانند هسته مغز است که قوا و قشرهای متنوع دارد، چنانکه هسته زنده همینکه در ظرف مساعد واقع شد با تابش نور حرکت می‌کند و قوایش گسترده می‌شود، قلب و ضمیر هم در ظرف مساعد نفسانی با تابش آیات و تذکر برانگیخته می‌گردد. اگر قلب و ضمیر ناسالم یا فاسد یا در ظرف نفسانی نامساعد باشد مانند مغز و هسته‌های گیاه فاسد، قابل حرکت نیست بلکه تابش نور و عوامل محرك آنرا متلاشی

۱- ویلیام جیمز (دانشمند معروف علوم طبیعی و روانشناسی) میگوید: « در اینجا احتیاج نداریم که عقیده کسی را ذکر کنیم، خودمان از باطن و سرشت خویش بطور کلی میتوانیم این طور نتیجه بگیریم: مثل اینکه در باطن آدمی يك حس درك و اقیبیت‌ها، و وجدان حقایق وجود دارد که در عین حال هم عمیق تر و هم کلی تر است از حس‌های دیگر ما، که بنظر روانشناسان امروزی فقط آنها هستند که وجود اشیاء را بدون واسطه با اطلاع ما می‌رسانند. اگر اینطور باشد ما میتوانیم بگوئیم که حس‌های ما برای آنکه منشأ اثر واقع شوند، بایستی ابتدا این حس درك حقیقت و وجدان اقیبیت‌ها را در ما برانگیزد. اما اگر نفوذ و اثر امر دیگری مثلاً يك تصور و اندیشه‌ای بتواند باز این حس را متأثر سازد، آن فکر و تصور در نزد ما همان قدر واقعیت دارد که اشیاء محسوس و ملموس واقعیت دارند. هر گاه مفاهیم مذهبی این حس درك حقیقت را متأثر ساخت چنان اعتقادات مذهبی ریشه‌داری در آدمی پیدا میشود که در مقابل همه ایرادات و انتقادات پایداری میکند... از کتاب دین و روان ص ۳۷، ترجمه آقای مهدی قائی.

می‌کند: «انما يتذکر اولوالالباب، وما یتذکر الا اولوالالباب، ولیتذکر اولوالالباب»^۱. آنها که آماده‌اند و می‌خواهند متذکر و انگیزه شوند همانها هستند که دارای مغز و ضمیر سالمند: «فمن شاء ذکره».

فی صحف مکرمة: این آیه بیان صفت تذکره است: آن تذکره در صحیفه‌هایی گرامی داشته و مورد احترام ثبت شده. این آیه هم که پیوست به دو آیه قبل و در سیاق کلام، آمده؛ برای رفع اندیشه و نگرانی رسول (ص) است. اندیشه در جلب قلوب مخالفان سرسخت، نگرانی از توقف رسالت و نرسیدن آیات بمردم دنیای آنروز و بعد از آن. بنابراین، نظر بعضی از مفسرین که مقصود از «صحف مکرمة»، لوح محفوظ و عالم غیب باشد، مناسب با سیاق آیات نیست؛ معنای تذکره و صحف که اسم جمع آمده، و اوصاف حدیثی مکرمة، مرفوعة، مطهرة، نیز متناسب با لوح محفوظ و عالم غیب و مقام پیش از نزول آیات نیست.

نگرانی آنحضرت از این بود که برق و امواج آیاتیکه در فواصل زمان و در محیط مکه می‌تابد و خاموش می‌شود و گیرنده آن پس از شخص رسول عده اندکی از نومسلمانان پراکنده و نابسامان بودند، مبدا در آن محیط پر آشوب و فشار از میان برود. لحن این آیات خبر از حال و آینده محقق است نه گذشته محقق نشده در این عالم، خبر از این است که آیات قرآن در صحیفه‌ها و صفحه‌های ارجمندی هم اکنون و پس از این ثبت و ضبط شونده است.

در مکه در صفحه‌های اذهان پاک و عالی‌قدری مانند ذهن تا بناك آنحضرت و مسلمانان شیفته وحی که یکی از آنها همین کور مشتاق بود ثبت و ضبط می‌گردید. در مکه نویسنده و وسیله نوشتن نبود، اگر هم بود باز حفظ و ضبط آیات قرآن در صفحه اذهان بیش از نوشته بر اوراق، حفظ و مصون می‌ماند، زیرا مراقبین و جاسوسان قریش که هر یک از مسلمانان و خانه‌ها و رفت و آمدهای آنها را در همه جا زیر نظر داشتند، اگر ورقی از آیات قرآن بدستشان می‌رسد آنرا ضبط می‌کردند یا از میان می‌بردند و همین دلیل کافی بر انحراف و جرم دارنده آن بود تا او را به حبس و شکنجه کشند و از حقوق اجتماعی محروم می‌کنند، تا آنجا که نزدیک شدن مسلمانان و گوش دادن به آیات از طرف سران مشرک قریش ممنوع گردید و کار فشار و

۱- فقط مفزداران متذکر میشوند، و متذکر نمی‌شوند مگر مفزداران، و باید مفزداران متذکر شوند - آیات قرآن.

سخت گیری با آنجا رسید که هنگام حج و ورود کاروانهای تجارتی بمکه ، کسانی را در سر راههای گماشتند تا واردین را از نزدیک شدن به مسلمانان بازدارند و با آنها اعلام خطر کنند. با همه تهدیدها و تحدیدها و با آنکه شهر مکه برای مسلمانان محدود و بی پناه بصورت زندان و شکنجه گاه درآمد بود و در پیچه نجات و نفعگاهی بروی آنان باز نبود ، دیری نپائید که موج آیات از میان مکه بیرون رفت ، از یکسور مرکز و دربار مسیحی حبشه از زبان جعفر بن ابیطالب برخاست و از سوی دیگر در مرکز جزیره و شهر یثرب از زبان مصعب بن عمر منعکس شد . سپس آیات نازل شده و ثبت شده در صفحات نفوسیکه از او هام و نقوش جاهلیت پاک و گرامی گشته بود : « صحف مکرمة » پی در پی صفحات و اذهان مستعد دیگر منعکس گشت و نقش بست تا آنکه سراسر جزیره پراز جوش و خروش و تلاوت آیات گردید چنانکه از میان ساختمان شهرها و از زیر چادرهای بیابان ، هر صبحگاه و شامگاه ، در ساعات روز و نیم شبها ، در حال سکونت و کوچ در صحراها ، در حال بر آمدن به بلندبها و سر ازیر شدن در وادیها ، و خروج و ورود از محلی به محلی ، آهنگ تلاوت آیات بر می خاست .

همینکه آنحضرت به یثرب هجرت فرمود و نومسلمانان و حافظین آیات در آنجا گرد آمدند و متمرکز شدند و مسجد ساختند و شهر جاهلیت یثرب مدینه الرسول گردید ، همراه حرکت و جوشش و تحولات روحی و اخلاقی ، نوشتن و خواندن آیات از روی نوشته میان مسلمانان رایج شد . از این زمان آیاتیکه در صحیفه های اذهان هزاران نومسلمان با دقت کامل ثبت شده بود برای ضبط بیشتر و آموختن بدیگران به صحیفه های از پوست و سنگ و چوب و برگ و استخوان و هر چه در دستشان بود ، نیز منتقل و ضبط شد . این صحیفه ها برای آنها از هر چه عزیزتر و گرامی تر بود : « فی صحف مکرمة » .

پس از رحلت آنحضرت آنچه در صحیفه های اذهان و اوراق پراکنده بود بصورت کتاب جامع همه آیات که همین قرآن است درآمد و پیوسته با خطها و شکلهای متنوع از روی قرآن نسخه ها نوشته و برداشته شد ، تا زمان چاپ رسید . از آن پس هر سال هزاران نسخه قرآن در سراسر دنیا پخش میشود ، اکنون بیش از صفحات اذهان و اوراق ، شب و روز آیات قرآن در صفحه هوا و امواج آن نیز پخش میگردد .

قرآن در کمتر از نیم قرن بر همه کشورهای بزرگ و آباد آنروز و مردم آن سایه افکند و مانند ابر رحمت و باران پر برکت از بالا بر قلوب و نفوس پاک و مستعد مردم بلازده همی بارید .

مرفوعة مطهرة : این دو وصف نیز حدوثی و برای تذکره است : با آنکه تا مرتبه قلب و اندیشه بشری و دنیا تنزل یافته و بصورت صوت و حروف و کلمات درآمد و در صحیفه های اذهان و نفوس و اوراق نقش شده ، از عقول و اندیشه ها و معلومات و کلام و

بیان بشری برتر است: «مرفوعة». و با آنکه در مجرای نفوس و عواطف و اعمال و شؤون مختلف زندگی جاری و آمیخته شده از هر گونه تحریف و آلودگی و پستی پاک و پاکیزه است: «مطهرة».

این آیات و اوصاف که بصورت جمله‌های خبریه اسمیه و غیرمقارن به زمان آمده، بیان واقعی است که در آغاز طلوع قرآن از آن خبر داده و تاکنون که چهارده قرن از آن خبر می‌گذرد، صدق و حقیقت آن آشکارا تر شده:

با آن عمق و بسطی که لغت و ادب عربی پیش از نزول قرآن داشت و در قرون پس از آن پیوسته در حال تکامل است، و هزاران کتاب ادبی در نحو و صرف و بلاغت تدوین شده، باز قرآن در آسمان بلندی از بلاغت می‌درخشد و هر چه نظرهای علمی در کشف اسرار و شواهد مبدئه و معاد و سعادت یافته و هر چه بینشها و نظرها درباره آغاز و چگونگی آفرینش و اصول علمی آن بازتر می‌شود، و هر چه کوششهای روانی و نفسانی عمیق‌تر گردیده، و هر چه اصول روابط حقوقی و قانون و نظام اجتماعی با تجربه‌های ممتد روشن‌تر شده، باز تعالیم قرآن و آیاتیکه درباره این حقایق و اصول است بالاتر و برتر می‌باشد و بال و پر این وحی آسمانی بازتر و گسترده‌تر می‌شود؛ در پرتو تعالیم قرآن است که قرن‌ها و در هر قرن‌ها میلیون‌ها مردم زندگی کردند و رشد یافتند و در سایه ایمان بسر می‌برند، تا آنجا که مستمکاران و جبارانیکه مخالف صریح آیات قرآن، بر مردم حکومت کردند خود را در پناه آن گرفتند و تعالیم و کتب پیمبران گذشته با فروغ قرآن روشن و مبرهن شده: «مرفوعة...».

با آنکه همه منحرفین و مرامها و مذاهبی که بنام اسلام پدید آمده کوشیدند که آیات قرآن را مطابق اندیشه‌های خود تأویل و تفسیر و تحریف کنند و بیالایند، آلودگان و منحرفین رفتند و این سرچشمه حیات همچنان صاف و زلال و پاک ماند: «مطهرة».

بایدی سفره گرام بررة: «ب» بمعنای سبب، یا صاحب، یا الصاق (اتصال)، یا ظرفیه است؛ و متعلق به فعل و شبه فعل مقدر، مانند: تصل، مکتوب، مضبوط، می‌باشد. «سفرة» جمع سافر، مقصود، آن نویسندگان و ثبت‌کنندگان آیات قرآنند که از روی